

مرگ؛ نسبی است یا مطلق / مرگ در قرائت عرفا

مرگ در حقیقت از دست دادن حالتی و بدست آوردن حالتی دیگر است...



مرگ در حقیقت از دست دادن حالتی و بدست آوردن حالتی دیگر است، که به آن "فناي نسبی" می گویند، همان گونه که وقتی خاک به گیاه و درخت تبدیل می شود، به ظاهر مرگ آن فرا می رسد، اما مرگ خاک، مطلق نیست.

به گزارش خبرگزاری مهر، ترس از مرگ به دلیل نوع برداشتی است که برخی از مرگ دارند، آنان مرگ را "نیستی مطلق" می پندارند و به همین دلیل نگران می شوند و برای توجیه زندگی و رفع وحشت از مرگ، به تفسیرهای گوناگون و گاه مضحکی دست می زنند. جمعی گفته اند چون مرگ، فرو رفتن در کام نیستی است، پس باید دم را غنیمت شمرد و برای دستیابی به لذایذ، از هیچ اصلی پیروی نکرد، مگر آن که قانون ما را مجازات کند و به جای لذت، گرفتار عذاب شویم.

گروهی بر این باورند که چون مرگ نیستی است و دنیا غمخانه ای بیش نیست، باید برای رهایی ابدی از درد و ناکامی و شکست انتحار کنیم. جمعی دیگر نیز نعوذ بالله حکمت و عدالت خدا را زیرسوال برده اند.

اما کسی که مرگ را نوعی تحول و انتقال بداند، از آن نگران نمی شود. مرگ انتقال از خاک به جهان پاک است. مرگ امری وجودی، نه عدمی است. رهایی روح از قید و بند بدن و پیوستن روان به قالب برزخی، که برخاسته از بدن دنیوی است، نیستی نیست. کالبد انسان به خاک، و روح آدمی به جهان برزخ بر می گردد و هیچ کدام معدوم نمی شوند، بلکه زندگی دنیا را از دست داده و حیات دیگری را آغاز می کنند. پس مرگ مطلقا وجود ندارد.

در حقیقت مرگ از دست دادن حالتی و بدست آوردن حالتی دیگر است، که به آن "فناي نسبی" می گویند، همان گونه که وقتی خاک به گیاه و درخت تبدیل می شود، به ظاهر مرگ آن فرا می رسد، اما مرگ خاک، مطلق نیست، زیرا خاک شکل پیشین و خواص گذشته خود را از دست داده و جلوه سابق را ندارد، اما به شکل نباتی زنده است. تجلی و ظهور جمادی از بین رفته، جلود و نمود گیاهی ظاهر شده است. انسانها نیز در زندگی حرکت خود را از جماد شروع کرده به مرحله نباتی صعود می کنند. سپس حیات نباتی را از دست داده، زندگی حیوانی را می یابند. این سیر صعودی تا نیل به رستخیز ادامه دارد.

مرگ در قرائت عرفا

مرگ در گام نخست از منظر فیلسوف و عارف و عامی بر دو گونه است؛ مرگ طبیعی و غیر طبیعی. مرگ طبیعی موقعی رخ می دهد که پیمانه پر شود و بدن به مرحله ای برسد که از نفس جدا شود و روح نیز ابزار فرسوده بدن را رها سازد، ولی مرگ غیر طبیعی آن است که انسان در اثر حادثه ای بمیرد، یعنی مامور اجل، میوه کال و نارس را از درخت حیات جدا کند، چرا که بدن ویران نمی تواند روح را نگه دارد.

اما عرفا تقسیم بندی خاصی برای مرگ دارند؛ اول، مرگ لعنت (مرگ کافران)؛ دوم، مرگ حسرت (مرگ گنهکاران)؛ سوم، مرگ کرامت (مرگ مومنان) و چهارم، مرگ مشاهدات (مرگ پیامبران). همچنین زنده بودن نیز از دید عرفا عبارت است از زندگی به حق، نه به جان

و نه به دنيا، چرا كه زنده به دنيا محدث است و هر كه به حق زنده است جاوداني است.

در نظر عارفان، مرگ نوعي انتقال از گلشن دنيا به گلشن عقبي است و ترك بدن به خاطر خداست نه دنيا. اين گونه نگرش به زندگي ثمره خودسازي است و مرگ از نظر عارف برطرف شدن حجاب هاست. غزالي مي گويد: عارف دايم مرگ را ياد كند چه موعده لقاي دوست است و محب هرگز موعود ديدار دوست را فراموش نكند.